

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن  
إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي  
كلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها  
طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن  
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله  
أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على  
الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع  
اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل  
أبی سفیان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

**دوشنبه ۱۳/۱۲/۹۷ (جلسه ۴۴۲)**

کلام در این بود که مرحوم آخوند ره فرمود اگر دلیل، متکفل حکم اقتضائی باشد  
ما به هر دو خطاب اخذ می کنیم چه قائل به جواز بشویم و چه قائل به امتناع بشویم.

توضیح این حکم اقتضائی، یک بیانی مرحوم آقای خوئی داشت که ما برای حکم  
اقتضائی، معنایی تعقل نمی کنیم الا همان ملاک و مصلحت و مفسده.

مرحوم حاج شیخ ره فرمود که این ملاک هست، ملاک که حکم نیست. بعد توجیه کرد که مقتضا در مرتبه ذات مقتضی موجود است. یا مقبول در مرتبه ذات قابل موجود است. لذا حکم که مقتضا است در مرتبه مقتضی و ملاک، یک نحو وجود دارد. لذا از این جهت می شود گفت که حکم اقتضائی وجود دارد.

بعد اشکال کرد که مقتضا در مرتبه ذات مقتضی موجود است، مال جائی است که مقتضی، علت تکوینی باشد و این مقتضا از او تراوش بکند. ترشح بکند. مثل احتراق که از نار در می آید. اما حکم که از مصلحت در نمی آید. حکم، علت فاعلیش حاکم است. جاعل و مولی است. او اصلا اینطور نیست که خود ملاک از او حکم ترشح بکند. بعد فرمود قیاس این با نطفه هم غلط است. چون این که می گوئیم نطفه استعداد ماهوی دارد برای انسان شدن و انسان، موجود است در مرتبه نطفه و با وجود نطفه، این نطفه قابلیت دارد، سیورورت پیدا می کند، اشکال و صور مختلفه به خود میگیرد تا در نتیجه این نطفه انسان می شود. اما ملاک که این طور نیست که کم کم صورت بگیرد و تبدیل صور بشود و بعد هم بشود حکم. بلکه وقتی ملاک در خارج موجود می شود، ظرف سقوط حکم است. ظرف امثال حکم است. دیگر معنا ندارد که بگوئیم ملاک تصور بصورة الحکم.

بعد یک توجیهی کرد و فرمود بله، بما این که فعل، یک فائده ای دارد که آن فائده، قائم به فعل است، قیام ماهوی، و آن فائده داعی می شود برای جعل حکم، لذا می شود گفت که حکم در ظرف آن ملاک، وجود دارد چون آن ملاک، علت داعی است.

بعد فرمود که این اشکالش این است که در ما نحن فیه، یک چیزی نداریم که اولاً و بالذات، ثبوت حقیقتاً به آن نسبت داده شود و ثانیاً و بالعرض به این حکم نسبت داده

بشود مثل احتراق. در احتراق، یک ناری در خارج است که این نار، ثبوت حقیقی دارد نسبت به ذات نار و بالعرض و المجاز این نار را نسبت می دهیم به سوختن. ولی در ما نحن فيه اصلا یک چیزی وجود ندارد که آن ثبوت حقیقی داشته باشد بعد بگوییم این بالذات حقیقتا ثابت است و بالعرض و المجاز، وجود این حکم است. این غلط است.

نگویید فعل در خارج موجود است.

بله فعل در خارج موجود است و لکن فعل که حکم نیست. ملاک، فائده، خودش الآن در خارج نیست. او که حکم نیست. خودش هم نیست که حکم باشد. روی این جهت، قیاس این با آن مقبول و مقتضا فرق می کند. خوب تا اینجا را دیروز عرض کرده بودیم.

بعد خدا رحمتش بکند می فرماید الآن به این معنایی که ما گفتیم وقتی که می گوییم این دلیل متکفل حکم اقتضائی است؛ یعنی حقیقتش شد اخبار از ملاک و اخبار از ملاک و حمل بر ارشاد خلاف ظاهر است. خطاب، متکفل مولویت است. معنا ندارد که حمل بر ارشاد بشود.

بعد شروع می کند یک توجیهی بکند. آن توجیه این است. تا دیروز اینها را عرض کرده بود.

آن توجیه این است که می فرماید ما یک ملاک داریم و یک حکم اقتضائی داریم . حکم اقتضائی چیست؟ حکمی است که انشاء می شود به داعی جعل داعی الی الحكم الاقتضائی. حکم اقتضائی، یک حکم مولوی است. جعل دارد. انشاء دارد. منتها فرقی با حکم فعلی این است که حکم فعلی، به جعل داعی فعلی می شود برای مکلف و حکم اقتضائی به جعل داعی الی الحكم الاقتضائی.

نگویید که این هم خلاف ظاهر است.

می فرماید درست است. این هم خلاف ظاهر است ولی خلاف ظاهر این، کمتر از خلاف ظاهری است که حمل کنیم بر ارشاد چون حمل بر ارشاد، اصلاً مولویت از بین می رود. ولی حمل بر این حکم مولوی اقتضائی، مولویت از بین نمی رود.

اینها فرمایشاتی است که مرحوم حاج شیخ فرموده. یک بخشی از آن را دیروز عرض کردیم که ما نمی فهمیم. این توجیهی هم که کرده این است که شارع انشاء بکند به داعی جعل داعی الی الحکم الاقتضائی و حکم اقتضائی، خودش یک مجعول مولوی است. اینها را آقای حاج شیخ از کجا آوردید؟ یعنی چه که انشاء کند به داعی جعل داعی الی الحکم الاقتضائی؟! یعنی شارع کما این که یک فعلی جعل می کند به داعی جعل داعی، یک حکم اقتضائی جعل می کند؟ این نه قوانین مجالس قانون گذاری هست و نه با ارتکاز و فهم عرفی مردم و بلکه با ضرورت متشرعه سازگاری دارد. همانی که آقای خوئی فرموده، بیشتر از آن، آقای حاج شیخ! البته کلام آقای خوئی هم از شما گرفته. ولی بیشتر از آن هم نمی شود فرمایشات شما را تصحیح کرد. مرحوم آخوند فرمود اگر ما دلیل از خارج داشتیم که ملاک در هر دو تا هست یا در هر دو تا نیست، خوب به دلیل اخذ می کنیم.

اگر دلیل نداشتیم و ما بودیم و اطلاق خطابات، «صل» و «لاتغصب»، فرمود تارة این دو تا اطلاق، در مقام بیان حکم اقتضائی است. آقای خوئی ره به این کلام آخوند که در مقام بیان حکم اقتضائی است دو تا اشکال کرده. نمی دانم آقای فیاض در محاضرات خیلی طول داده و مطلب را هم پیچانده. حالا یک وقت توضیح واضحات می دهد و یک وقت مطلب را می پیچاند.

آن دو کلمه آقای خوئی ره به فهم قاصر ما این است که:

یک: بعد از آن که حکم اقتضائی را معنا کردیم به حکمی که خطاب، ارشاد به ملاک است. خوب اینجا می فرماید اصلا امری نیست. نهی نیست تا بحث جواز اجتماع امر و نهی باشد و بگوییم امر ساقط می شود و امر سرایت می کند. اصلا امری نیست. نهی نیست. و عمده این است که حمل خطابات و این که خطاب در مقام بیان حکم اقتضائی باشد، این می شود اخبار، می شود اخبار از ملاک و اخبار از ملاک، خلاف متفاهم عرفی است و عرض کردیم چندی قبل که هر خطابی که از شارع صادر می شود، ظهورش در این است که از شارع بما هو شارع و از مولی بما هو مولی صادر می شود. حتی اگر یک روایتی باشد که اگر کسی سیب بخورد بچه اش زیبا می شود باز مجتهد فتوا می دهد به استحباب این که زن حامل سیب بخورد چون درست است که ائمه علیهم السلام، عالم به تمام فنون خلقت بوده اند، اول طبیب بوده اند، اول ریاضی دان بوده اند، اول شیمی دان بوده اند، چیزهایی که اصلا عقل بشر نرسد، همه را بلد هستند. پرنده ای آمد خدمت حضرت و حضرت با آن صحبت کرد. طرف تعجب کرد. گفت مگر می شود که ما می گوییم اشهد انک حجة الله علی خلقه، کسی حجت بر جمیع مخلوقات عالم باشد بعد بلد نباشد زبانش را؟! این چه امامی شد؟! اصلا آن حیظه ای که برای امام معصوم علیه السلام خداوند سبحان جعل کرده است، محال است عقلا و خلاف حکمت است که برای دیگران جعل بشود. آن حیظه مختص به امام معصوم علیه السلام است. هر کس که احتمالش را بدهد معنایش این است که تأمل نکرده. اما امام علیه السلام تشریف نیاورده و حجت خدا نشده که سرطانی را شفا بدهد. آنها برای دنیای مردم نیامده اند. بله بهترین دنیا را آنها به مردم یاد می دهند. ولی آنها برای دنیا نیامده اند. لذا ظهور اولی از کلام امام علیه السلام، حمل بر مولویت است. مرحوم آقای خوئی می فرماید آقای آخوند! یعنی چه که شما ادله را حمل کنید بر این که در مقام

بیان حکم اقتضائی هستند چون حکم اقتضائی که حکم مولوی نیست. این ارشاد و اخبار است. این که حاج شیخ اصفهانی ره آن آخرش زور زد که یک طوری مولویت را درست کند سرّش این است که او پیر خرابات است و در اصول بیست دفعه مرده شده و زنده شده. این که می خواهد یک طوری مولویت را درست کند به این خاطر است که این اشکال به او وارد نشود که در مقام بیان حکم اقتضائی، حکم نیست. باید خطاب، متکفل حکم مولوی باشد. و این که مرحوم آقای خوئی ره چون آقای خوئی در کلمات حاج شیخ اصفهانی شاید خیلی کار نکرده ولی حاج شیخ آنقدر آقای خوئی را قبول داشته که از او سوال می کند که اگر شما نباشید ما از چه کسی تقلید بکنیم؟ حاج شیخ اصفهانی می فرماید اگر من الآن مقلد بودم، مقلد سید ابوالقاسم خوئی می شدم و شاید آقای خوئی سی، سی و پنج سالش بوده و درس حاج شیخ می رفته. می فرماید باید خطاب، حمل بر مولویت بشود منتها آقای خوئی حوصله نقل کلمات حاج شیخ را ندارد چون می بیند نه طلبه ها می فهمند و خودش هم باید شب تا صبح جان بکند تا ببیند حاج شیخ چه می گوید. این کلمه که حاج شیخ دارد زور می زند مولویت را درست کند به خاطر این است که این اشکال وارد نشود که خطابات که از امام علیه السلام صادر می شود، آقای خوئی می فرماید معنا ندارد حمل بر حکم ارشادی بشود. لذا در آخر کلامش می فرماید ولو حمل بر حکم مولوی اقتضائی، خلاف ظاهر است. ظهور در حکم مولوی فعلی است. اما در عین حال که خلاف ظاهر است می فرماید خلاف ظاهرش به وسعت حمل بر ارشاد نیست. چرا؟ یک کلمه در نه‌ایة الدرایة دارد: حیث ان المولویة محفوظة هنا. چون مولویت در اینجا محفوظ است. منتها اینها را آقای خوئی دیده چی بگوید؟ خودش را هم که بکشد بعدش باید بگوید آقای حاج شیخ این حکم مولوی اقتضائی را که ما حالیمان نشد. لذا گذاشته کنار.

ش: آخوند فرض کرده که در مقام بیان حکم اقتضائی است. لذا با این فرض، اشکال خلاف ظاهر وارد نیست.

أ: این را می خواستم عرض بکنم که اگر کسی بگوید ایشان می فرماید «ان کان». خوب این «ان کان» سی که مقصود آخوند است مثل این نیست که بگوییم «ان کان الانسان حمارا». شاهدش این است که در سه یا چهار خط بعدش می فرماید اگر هر دو متکفل حکم فعلی باشند اینها با هم بنابر امتناع تعارض می کنند لو لم یوفق بینهما بحملهما علی الحکم الاقتضائی لو لم یکن احدهما اظهر. یعنی اگر یکی اظهر شد، آن ظاهر را حمل بر حکم اقتضائی می کنیم. این «ان کان» درست است که «ان کان» است ولی می خواهد بفرماید «ان کان» سی است که خطاب می شود که متکفلش باشد منتها خلاف ظاهر است. اشکال آقای خوئی این است که اصلا خطاب، متکفلش نیست.

ش: امکان ندارد؟

أ: نه این که امکان عقلی نیست. جمع عرفی باید طوری باشد که قابل اعتماد باشد. یک کسی بگوید «اکرم العلماء» و «لاتکرم العلماء» جمع عرفی دارد. می گویند جمع عرفی دارد؟ می گوید بله. می گویند جمع عرفیش چیست؟ می گوید مقصود از «اکرم العلماء» فقها هستند. غیر علماء غیر فقها هستند. همینطور هم هست. همه روایاتی که در تکریم عالم وارد شده، در احترام به عالم وارد شده، همه اینها مال عالم دین و فقهاست. منتها نه فقیه طهارت و نجاست. فقیه در اعتقادات ... اما در غیر فقیه، ما یک دلیل نداریم که احترام داشته باشد. یک دلیل نداریم که فضیلت داشته باشد. اینها مزخرفات است که طرف می رود فیزیکی می خواند بعد می گوید چنین گفت پیغمبر راستگوی - زگهواره تا گور دانش بجوی. کی حضرت فرمود که برو فیزیکی بخوان؟! بعضی ها

که دیگران هم خیلی تعریفشان می کنند و می گویند خیلی سواد دارند می گویند که علم، فقط علم دین نیست چون حضرت فرمود «اطلبوا العلم ولو بالصین»!

هیچ کس نیست به او بگوید این «اطلبوا العلم ولو بالصین» نه این که یعنی در چین درس بخوان، بعد بگویید در چین آن زمان که علم دین نبوده! این ولو بالصین یعنی ولو چون چین دوردست بوده، ولو علم دین را بروی در آنجا یاد بگیری. مثل این می ماند که در روایت دارد «لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بخوض اللجج و شقّ المهج» اگر مردم ارزش علم را می دانستند طلب علم می کردند ولو در قعر دریاها بروند. بعد یک کسی بگوید یکی از علومی که اسلام به آن سفارش کرده، علم لجن است! چون می فرماید ولو بخوض اللجج، ته دریا چیست؟ می گویند ولو بخوض اللجج معنایش این نیست که یعنی این علم در آنجا پیدا می شود. این ولو بالصین، معنایش این است چون چین دوردست بوده و زحمت داشته. این لو وصلیه است. مثل این می ماند که می گویند باید این کار را بکنی ولو کشته بشوی. این یعنی از تحصیل علم دین دست برندارید. بله علم فیزیک و علم شیمی خوب است. مثل نانوائی است. به هر جهت، بشر احتیاج دارد به نانوائی. احتیاج دارد به چاه کن ... یکی از چیزهایی هم که احتیاج دارد علم شیمی و فیزیک است. حتی علم طب هم همین است. العلم علمان، علم الادیان و علم الابدان در مقام بیان مجاز است که یعنی علمی که ارزش دارد. نه علمی که در روایات وارد شده که مستحب است که عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ . اینها جای شبهه ندارد.

باید حمل، یک حملی باشد که عرف بپذیرد. حرف آقای خوئی این نیست که عقلاً محال است. آخوند ره هم نمی خواهد فرضی را بگوید که مثل ولو بالصین باشد.



شاهدش هم این است که در چهار خط بعدش می فرماید لو لم یوقّق. اگر اینطور جمع عرفی نشود.

خوب این اشکال اول مرحوم آقای خوئی است.

اشکال دوم آقای خوئی بر آخوند این است که اصلا فرض که قبول کردیم که این متفاهم عرفی است و می شود که یک فعلی از یک جهت مصلحت داشته باشد و از یک جهت مفسده داشته باشد. اینجا هم باز عبارات محاضرات به هم ریخته است. این هم دو خط است. آقای خوئی می فرماید آقای آخوند یا این مصلحت و مفسده تأثیر می گذارد در محبوبیت و مبغوضیت یا تأثیر نمی گذارد. اگر تأثیر بگذارد که محال است. بله. فعل واحد صلاة در دار غصبی ممکن است که مصلحت هم داشته باشد از یک حیث و مفسده هم داشته باشد از یک حیث. این ممکن است. این را کسی منکر نیست. ولکن نمی شود شیء واحد هم محبوب باشد و هم مبغوض باشد. یکی هست. بنابراین یا باید مصلحت تأثیر بگذارد یا مفسده و یا این که هر دو تأثیر بگذارد و هر دو که محال است. غیر از این، اگر قرار باشد که تأثیر هم بگذارد، یک شیئی بشود هم محبوب و هم مبغوض، شارع امر بکند و نهی بکند، این لغو است. چرا؟ چون عبد بیچاره چه کار بکند؟ بخواهد بیاورد چشمش به «لا تغصب» است. ترک بکند، چشمش به «صل» است. پس اگر بخواهد تأثیر بگذارد دو تا اشکال دارد. یکی این که لغو است چون عبد، قدرت بر امتثال ندارد. یکی هم این که شیء واحد، نمی شود هم مبغوض باشد و هم محبوب باشد.

اگر بگویید مصلحت دارد و مفسده هم دارد و تأثیر هم نگذارد.

می فرماید اگر بگوییم تأثیر نگذارد باطل بالضرورة چون قطعا صلاة در دار غصبی یا محبوب است یا مبغوض است. معنا ندارد که بگوییم صلاة در دار غصبی نه محبوب

است نه مبغوض است. قطعاً وجدانا خلاصه صلاة در دار غصبی را محبوب است یا مبغوض است. این خلاف ضرورت است. غیر از این که خلاف ضرورت است. باز جعل امر و نهی لغو است. به چه درد می خورد؟ شارع امر بکند و نهی بکند، به چه درد می خورد؟ چون اثر عملی ندارد. نمی شود بیاوری. چون تکلیف، جعل می شود به داعی جعل داعی که مکلف امتثال بکند. شارع حکم اقتضائی جعل بکند به چه درد می خورد؟ این دوتا اشکالی است که مرحوم آقای خوئی ره به آخوند کرده.

بعد می فرماید از این دوتا اشکال ما بر آخوند، روشن شد که آن حرف آخری آخوند هم التماس دعاست. حرف آخری آخوند چه بود؟ این بود که لولم یوفق بینهما به حملهما علی الحکم الاقتضائی لو لم یکن احدهما اظهر. می فرماید از اینجا معلوم شد که حمل بر حکم اقتضائی، جمع عرفی نیست. این خلاف متفاهم عرفی است. می شود ارشاد، اخبار. امر صادر از مولی را حمل کردن بر اخبار، جمع عرفی نیست. اینها اشکالی است که به مرحوم آخوند کرده است.

بعد دوتا حرف دیگر در مقام، اشکال بر آخوند و توضیح کلام آخوند باقی مانده، این دوتا کلام را عرض کنیم بعد وارد بررسی مطلب می شویم که این حرفهای آخوند و حاج شیخ و آقای خوئی درست می شود یا درست نمی شود.

حرف اول، فرمایش آقای ایروانی ره است. آقای ایروانی، مطلب را بیان کرده است. آخوند، از بس که می خواسته مختصر بنویسد، مطلب را همینطور خیلی مغلق بیان کرده. چرا؟ چون می فرماید «ان کان الدلیلین دالان علی الحکم الاقتضائی» خوب چی شد حالا؟ حالا اگر حکم بر اقتضائی چی شد؟ چه کار بکنیم؟ دیگر ذکر نکرده. ولو واضح است برای اهلش ولی ذکر نکرده. این را مرحوم آقای ایروانی واضح کرده است. آقای ایروانی می فرماید اگر این دوتا دلیل دال بر حکم اقتضائی شد دو صورت

دارد: یا علم داریم به کذب احدهما یا علم به کذب احدهما نداریم. اگر علم به کذب احدهما نداشته باشیم و قائل به جواز اجتماع امر و نهی بشویم، این دوتا دلیل، ولو مدلولش حکم اقتضائی است ولی مجتهد در رساله به حکم فعلی فتوا می دهد. خوب چرا؟ برای چه به حکم فعلی فتوا می دهد؟ مرحوم آقای ایروانی می فرماید خوب معلوم است چرا؟ چون آخوند ره فرمود حکم اقتضائی این است که لولا عروض المانع، فعلی می شود. خوب ما علم به کذب هیچ کدام که نداریم. جوازی هم که هستیم. خوب پس مانع وجود ندارد و هر دوتا حکم می شود فعلی. لذا می فرماید اگر علم به کذب احدهما نداشته باشیم و جوازی شدیم هر دوتا فعلی می شود. هم وجوب فعلی می شود و هم حرمت فعلی می شود.

حالا اگر شما علم به کذب نداری، ولی امتناعی هستی، چه چیز تاثیر می گذارد؟ آنی که ملاکش اقوی است تاثیر می گذارد چون مانع وجود دارد. اگر چنانچه اقوی نبود، خوب هیچ کدام تاثیر نمی گذارد. تخییر است.

یا نه، اگر چنانچه شما جوازی هستی و لکن علم داری به کذب احدهما که «صل» یا «لا تغصب» یکیش دروغ است. خلاف واقع است. اگر یکی را علم داری خلاف واقع است، می فرماید اینجا ولو هر دوتا حکم اقتضائی است و ما هم جوازی هستیم ولی نمی توانیم به هر دوتا فتوا بدهیم چون یکی خلاف است. اینجا می فرماید قائل به تخییر می شویم. چرا قائل به تخییر می شویم؟ به خاطر این که مقام می شود از دوران امر بین محذورین. یکی از اینها دروغ است، نمی دانم وجوب دروغ است یا حرمت دروغ است. در دوران امر بین محذورین، مقتضای قاعده تخییر است.

حالا اگر شما امتناعی شدید:

ش: فرض عدم وجود مندوحه است؟

أ: بله. آنجائی که مندوحه باشد که باید برود مندوحه را بیاورد.

ش: قائل به تعارض نمی شویم؟ آخوند هم ظاهرش این است که تعارض است دیگر.

أ: خوب تعارض بکنه و تساقط بکنه، مقتضای اصل عملی چیست؟

ش: قواعد باب تعارض

أ: اینجا جای قواعد باب تعارض نیست بنابر این که این حکم اقتضائی باشد چون اینجا، یکیش مناط دارد و یکیش مناط ندارد. یکی از این مناطها هست. می شود مثل علم اجمالی دارم به وجوب حرام یا واجب.

ش: می دانم یک کدامشان کاذب است نه این که یک کدامشان صحیح است. مثل هر دو روایتی که تعارض می کنند.

أ: آخوند در کفایه در بحث تعادل و تراجیح فرموده دوتا خبر که یکیش علم به کذبش داریم هر دوتا تساقط نمی کند، یکی را دلیل حجیت شامل می شود. منتها آن یکی چون مدلول مطابقیش معلوم نیست لذا در مدلول التزامی و نفی ثالث اثر دارد. اینجا درست است که احتمال می دهیم هر دوتا کاذب باشد ولی دلیل حجیت، یکی را می گیرد. ولو لا متعین. غیر معین.

ش: سوال من هم این است که چرا احکام تعارض مثل ترجیح و اینها جاری نمی

شود؟

أ: اینجا جای ترجیح نیست. چون ترجیح مال جایی است که دو تا خطاب، مربوط به باب ملاکات نباشد. این مثل باب امتناع می شود. حالا ان شاء الله فرمایش شما یک نکته ای است که وقتی برگردیم دوباره بفرمایید تا دوباره توضیح بدهیم.

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.